

داستان گرگ و روباه در خدمت شیر (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان گرگ و روباه در خدمت شیر

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانه »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ سوم - ۱۳۹۷ (۲۰۱۵)

جمله ما و من به پیش او نهید

مُلک، مُلک، اوست، مُلک او را دهید

۳۱۳۸/۱

داستان گرگ و روباه در خدمت شیر

(دفتر اول - از بیت ۳۰۱۳)

شیری برای صید به کوهسار رفت. گرگ و روباهی
همراه او بودند. گرچه شیر، بودن با آن ها را برای خود ننگی
می دانست، از سر بزرگواری و اکرام، پذیرفت که آن ها
همراهش باشند. شیر در آن کوه یک گاو کوهی، یک بُز و
یک خرگوش فربه شکار کرد.

گاو کوهی و بُز و خرگوش زَفَت^۱

یافتند و کار ایشان پیش رفت

۳۰۲۳/۱

وقتی شکارها را با زحمت بسیار به بیشه ی شیر می
بردند، گرگ و روباه در این فکر خوش بودند که از این
شکارها سهم قابل ملاحظه ای به آنان خواهد رسید. شیر به
فراست فکر آنان را خواند ولی چیزی به آنان نگفت. اما در دل
گفت: ای گداهای خسیس، چنان سزایی به شما بدهم که
عبرت بگیرید. به زودی خواهید دید که جهان را چنان از

^۱ - زَفَت: بزرگ، فربه.

داستان گرگ و روباه در خدمت شیر (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

ننگ وجودتان پاک خواهم کرد که داستان آن جاودان باقی بماند. وقتی به بیشه رسیدند، شیر گفت: ای گرگ! بجای من این شکارها را با عدل و انصاف قسمت کن تا بر همه ی ما اصل و فطرت تو معلوم شود:

گرگ گفت: ای پادشاه جنگل و صحرا، این گاو وحشی بزرگ به تو می رسد که بزرگی و بزرگواری. آن بُز که متوسط و میان حال است، قسمت من و خرگوش هم به کوچکترین فرد این گروه، یعنی روباه می رسد.

شیر غرید و گفت: ای گرگ نابکار، چه گفتی؟ تو چطور جرأت کردی که وقتی من اینجا هستم موضوع «من و ما» را پیش بکشی؟ پیش شیر، گرگ چه سگی باشد که اصلاً خودش را ببیند و اظهار وجود کند؟

بعد گفت: بیا جلو بینم. وقتی گرگ جلو آمد، شیر با پنجه ای، سر او را کند تا «دوسری» و «دویی» نماند:

گرگ را بر کند سر آن سرفراز

تا نماند دو سری و امتیاز

۳۱۰۲/۱

و گفت: وقتی وجود مرا دیدی و خود را از یاد نبردی، سزای تو مرگ است. آنگاه شیر رو به روباه کرد و گفت: این شکارها را تقسیم کن. روباه فوراً:

داستان گرگ و روباه در خدمت شیر (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

سجده کرد و گفت: این گاو سَمین^۱
چاشت خوردت باشد ای شاه گزین
وین بُز از بهر میان روز را
یَخنیی^۲ باشد شه پیروز را
و آن دگر خرگوش، بهر شام هم
شبچره ی^۳ این شاه با لطف و کرم
۳۱۰۵/۱

ای پادشاه بزرگوار، این گاو فربه مخصوص صبحانه شما، آن بُز هم برای یک وعده غذای ساده ناهار حضرت سلطان و آن خرگوش هم برای شام و شبچره ی آن پادشاه بخشنده و مهربان.

شیر که از این جواب روباه خیلی خوشش آمده بود، گفت: ای روباه، به راستی آتش عدل و داد تو فروزان است. بگو این نحوه تقسیم کردن را از چه کسی آموختی؟ روباه بلافاصله پاسخ داد: ای پادشاه گیتی، از سرنوشت مرگبار گرگ. شیر که شاد و بانشاط شده بود:
گفت: چون در عشق ما گشتی گرو
هر سه را برگیر و بستان و برو

^۱ - سَمین: چاق.

^۲ - یَخنیی: آبگوشت.

^۳ - شبچره: خوردن آجیل و شیرینی بعد از شام.

داستان گرگ و روباه در خدمت شیر (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

روبها، چون جملگی ما را شدی
چونت آزاریم؟ چون تو «ما» شدی ...
چون گرفتی عبرت از گرگ دنی
پس تو روبه نیستی، شیر منی

۳۱۱۰/۱

حال که در مقابل من، «من» خود را رها کردی، پس
دیگر خود من شده ای. در این حال چطور ترا بیازارم که اگر
بیازارم، «من» را آزرده ام. زیرا از هنگامی که از گرگ پست
فطرت عبرت گرفته ای دیگر روباه نیستی، تو خود شیر هستی.
روباه گفت: شکر و سپاس که حضرت شیر، اول
گرگ را مأمور تقسیم کرد، اگر من اول بودم، همان بلایی سر
من می آمد که بر سر گرگ آمد.

شرح مختصر نمادها و رمزها

در داستان پیش (خالکوبی مرد قزوینی) سخن مولوی
به آنجا رسید که دلاک به مرد قزوینی گفت: تو برای رسیدن
به خال شیر (حضرت حق) باید درد و رنج را تحمل کنی. باید
سخن پیر را، حتی سخت و درشت باشد، آویزه ی گوش خود
قرار دهی و ممنون او باشی که در صدد زدودن زنگارهای دل
تو است. زیرا او تسلیم حضرت حق است. تسلیم، یعنی خود را

داستان گرگ و روباه در خدمت شیر (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

رها کردن، همه او شدن، در او سوختن و فناء الله شدن. این است معنی تسلیم. اسلام نیز چنین است. مسلمان به نام نیست. مسلمان حقیقی کسی است که خود را تسلیم خدا کرده است. هستی مجازی خود را سوزانده است. این «من» و «ما»یی را رها کرده، غرق دریای او شده است. مولوی از قول دلاک به مرد قزوینی می گوید: اما تو چنین نیستی، تو هنوز گرفتار این دویی هستی. گرفتار «من» و «ما»یی هستی و همه ی خرابی کار تو نیز از این «دو» است. تو هنوز تسلیم نشده ای.

گر همی خواهی که بفریزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

هستی ات در هست آن هستی نواز

همچو مس در کیمیا آندر گداز^۱

در «من» و «ما» سخت کردستی دو دست

هست این جمله خرابی از دو هست^۲

۳۰۱۰/۱

اینجا است که ظاهراً مولوی به یاد همین داستان شیر و

گرگ و روباه می افتد و در ادامه، این را نقل می کند.

^۱ - هستی نواز: حضرت حق، خدا. مس وجودت را در کیمیای واجب الوجود بسوزان و طلای ناب شو.

^۲ - دو دستی به این «من» و «ما» چسبیده ای. تمامی ناهنجاری های (خرابی های) وجود تو ناشی از همین «دوهست» (دویی) در تو است. یعنی همین نگرش دویی به جهان.

داستان گرگ و روباه در خدمت شیر (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

در این داستان مولوی، دو منظور کاملاً آشکار دارد. شیر نماد تجلی حضرت حق است و گرگ مظهر آنان که هنوز اسیر دویی هستند و به یکتایی نرسیده اند و روباه نشان انسان هایی که گرچه در آغاز به راه خطا می روند، از تجربه ها پند می گیرند. مولوی می گوید: برای رسیدن به سعادت معنوی و آرامش فکر، باید دو بینی را که مایه ی همه ی گرفتاری انسان است رها کرد. با هستی یکی شد. باید در خود چیزی ندید. زیرا ما هر چه داریم، از «او» (خدا) است، مال اوست.

جمله «ما» و «من» به پیش او نهید
مُلک، مُلک اوست، مُلک او را دهید
چون فقیر آید اندر راه راست
شیر و صید شیر، خود آن شماست^۱

۳۱۳۸/۱

منظور دوم را قطعاً حدس زده اید و آن این که انسان برای زندگی باید از تجربیات دیگران بهره بگیرد.

عاقل آن باشد که گیرد عبرت از
مرگ یاران در بلای مُحترَز^۲ ...
تا که ما از حال آن گرگان پیش

^۱ - «من» ما بزرگترین دارایی ما است. همه ی تلاش ما برای حفظ «من» است. اما اگر این بزرگ ترین دارایی وجود خود یعنی «من» خود را رها کردید و «فقیر» شدید، هم خود شیر می شوید و هم صیاد شیر.

^۲ - بلای مُحترَز: بلای حتمی. بلایی که نمی توان از وقوع آن جلوگیری کرد.

داستان گرگ و روباه در خدمت شیر (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

همچو روبه پاس خود داریم بیش

۳۱۱۴/۱